

و تصور می‌کردم شاید هم چون او روزی در مورد سینمای کشورم صحبت کنم. وقتی از فیلم «الماس شرق» یاد می‌کرد که زندگی احمدظاهر آوازخوان پرآوازه کشور را به تصویر کشیده، حس جالبی داشتم و می‌گفت سینما می‌تواند شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار را روی تصویر دوباره زنده کند و به سیر در عمق زندگی شخصی و هنری‌اش ابعاد پنهان آن را نیز نشان دهد. در این مصاحبه با نام این مرد سینما (جوانشیر حیدری) آشنا شدم. بعدها از کارهای سینمایی و فعالیت‌هایش بیشتر آگاهی یافتم.

حیدری سال ۱۳۳۱ ه.ش. در شهر کابل متولد شد. برخلاف علاقه‌اش رشتهٔ بیولوژی را در دانشکدهٔ ساینس دانشگاه کابل به پایان رساند، اما هیچ‌گاه به طرف علوم ساینسی نرفت و همیشه یک فعال هنری و فرهنگی باقی ماند. او از نوجوانی به این‌گونه فعالیت‌ها علاقه داشت و یکی از اعضای فعال کمیتهٔ فرهنگی دانشگاه کابل بود. هم هنرپیشه بود و هم کارگردان. در فیلم‌های «دهکده‌ها بیدار می‌شوند»، «گناه»، «صبور»، «سرباز» و «الماس سیاه» نقش بازی کرده است. فیلم‌های «بابا»، «الماس شرق» و «آخرین شب، آخرین شعر» را کارگردانی کرده است. او نه تنها با تولید آثار هنری توانست خدمتی به هنر و فرهنگ افغانستان انجام دهد، بلکه زمینه‌هایی را نیز مساعد کرد تا جوانان از سراسر کشور فیلم بسازند و در غنای سینمای کشور سهم بگیرند. او هنرمند، وسیع‌نگر و مدیر توانا بود. اتحادیهٔ سینماگران افغانستان را به معنای واقعی تبدیل به نقطهٔ وصل تمام سینماگران افغانستان کرد. جوانان از ولایت‌های مختلف و مرکز، دور او جمع می‌شدند و از مشوره‌ها و نظریات او سود می‌بردند. آقای حیدری با قلب بزرگی که داشت، همه را به آغوش می‌گرفت و هیچ‌گاه بین سینماگران آماتور و اکادمیک، نسل گذشته و حال، آزاد

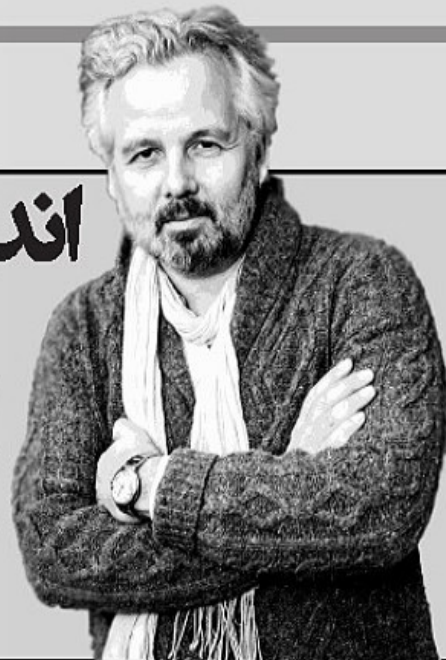
و دولتی رفتار متفاوت نداشت. او توانست هنرمندان بسیاری را به جشنواره‌های بین‌المللی معرفی کند تا از کشوری که همیشه خبرهای جنگ و کشتن به نشر می‌رسید، صدای رسای فرهنگ و هنر به گوش دیگران برسد. تلاشش این بود که افغانستان دارای سینمای معیاری باشد و در این امر به هر سو دوید، ولی متأسفانه هیچ گوش شنوایی نبود و صدایش به سنگ‌ها خورد و ته‌نشین شد. از وضعیت اقتصادی ضعیف سینماگران رنج می‌برد و در اکثر جلسه‌هایی که با رئیس جمهور کرزی و رئیس جمهور غنی داشت، این صدا را با وضاحت و جرئت بیان کرد، اما متأسفانه آن‌ها فقط به جنگ و صلح می‌اندیشیدند نه به هنر و فرهنگ. حیدری این صدا را خاموش نگذاشت و همیشه در رسانه‌ها و مجالس خرد و بزرگ از سینما و سینماگران گفت. در شرایطی که دولت هیچ برنامه‌ای برای سینما نداشت، تلاش می‌کرد راهی برای معرفی فیلم‌های تولیدشده بیابد و آن‌ها را معرفی کند. او در عمل نشان داد که عاشق کشور و فرهنگش است.

حیدری سیزده سال در کشور همسایه و هم‌زبان ما تاجیکستان مهاجر بود و توانست اعتماد رئیس جمهور آن کشور را به دست آورد و یکی از افراد نزدیک به امام‌علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان شد. شهروندی افتخاری آن کشور را داشت، اما زندگی در کشورش را ترجیح داد. عضویت انجمن دوستی افغانستان-چین را هم داشت و به این باور بود که به قول خداوندگار بلخ: تو برای وصل کردن آمدی، نه برای فصل کردن آمدی. او از هر طریقی و از هر راهی در تلاش متحد ساختن و یکجا کردن گروه‌ها، فرهنگ‌ها و در کل انسان‌ها بود. جوانشیر حیدری اول دلو ۱۳۹۸ ه.ش. چشم از جهان فروبست و دوستان هنرمندش را تنها گذاشت، اما راهی را که او رفته است، همیشه پیش روی هنرمندان این سرزمین قد کشیده است.



# اندوه لعنتی

یادی از «آری بهن»  
داستان نویسی و نقاش  
نروژی



حمزه واعظی

بود که در سال آینده قصد دارد در امریکا نمایشگاه نقاشی برگزار کند و توضیح داده بود که سال‌های پیش رو، چه طرح‌هایی برای نوشتن دارد.

آری بهن، در سال ۲۰۰۱م. مستندی در مورد مهاجران افغانستان در پیشاور پاکستان ساخته بود. او در مصاحبه‌ای گفته بود «مجدوب افغان‌ها شده است». می‌خواست داخل افغانستان برود، ولی با قتل چند خبرنگار، ترجیح داده مستندی از زندگی افغان‌ها در پیشاور بسازد که به دلیل هم‌مرز بودن و تشابه فرهنگی این شهر با افغانستان می‌توانسته، هدف او را تأمین کند.

مرگ آری بهن، دردآور بود و امشب مرا به شدت به اندوه و تفکر فرو برد. او هنوز جوان بود و چهل و هفت سال بیشتر نداشت. فرزنداناش را دوست داشت. به تازگی دوست‌دخترش را علنی کرده بود. با عشق می‌نوشت و با هیجان نقاشی می‌کشید.

به راستی چرا نویسندگانی که از زندگی روایت می‌کنند و اسطوره و قصه خلق می‌کنند، خود قاتل خویشتن می‌شوند؟ ارنست همینگوی، اصدیق هندایت، ویرجینیا وولف، ریونسکه آکتاگوا، رومن گاری، ولادیمیر مایاکوفسکی، آرتور کستلر، ریچارد براتیگان، آن سکستون، سلویا پلات و آری بهن چرا مرگ خودخواسته را به زندگی ترجیح می‌دهند؟ چرا نویسنده جماعت به چنان افسردگی و رنجی دچار می‌شوند که در نهایت به خط پایان می‌رسند؟ این مرگ چه لذتی دارد که نویسنده می‌خواهد تجربه بودن را با حادثه نیستی عوض کند؟

آیا خودکشی به معنی ضعف و زبونی و انفعال و زوال هستی یک نویسنده است یا بیانگر شهامت و قدرت و اراده خلاقانه او، آن‌گونه که گویی مرگ را نوعی خلاقیت و آفرینش نیستی در قصه خلق می‌کند؟

امشب خبر دردناک خودکشی «آری بهن Ari Behn»، نویسنده شناخته‌شده نروژی به شدت تکانم داد. آری، نویسنده، نقاش و مستندساز بود. او خالق مجموعه داستان کوتاه «اندوه لعنتی» بود که یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های داستان در نروژ به شمار می‌رفت که در سال ۱۹۹۹م. چاپ شد و پس از چاپ، بیش از صد هزار نسخه به فروش رفت. از دیگر آثار او می‌توان به مجموعه داستان «ببر در باغچه» و رمان «حیات خلوت» نام برد، اما شهرت آری بیشتر در خلق داستان کوتاه بود و در چند سال اخیر در نقاشی.

آری در سال ۲۰۰۲م. با پرنسس «مورتالویس» دختر پادشاه نروژ ازدواج کرد، ولی در سال ۲۰۱۶م. از هم جدا شدند. او، این جدایی را دردناک‌ترین حادثه در زندگی‌اش توصیف کرده بود، اما هیچ‌گاه از دلیل جدایی سخن نگفت.

آری بهن، در همسایگی ما زندگی می‌کرد. گاه‌گداری او را در مرکز خرید و کتابخانه می‌دیدم. در ماه اکتبر همین سال، یک نمایشگاه نقاشی از آثار خودش برگزار کرده بود. خودش هم در نمایشگاه حضور داشت و صمیمانه و متواضع، با موهای پریشان به بازدیدکنندگان خوش‌آمد می‌گفت و به پرسش آن‌ها پاسخ می‌داد.

یک ماه قبل، با روزنامه «VG» از روزنامه‌های پرتیراژ نروژی، مصاحبه‌ای داشت و در آن گفتگو از ورزش صبحگاهی، برنامه‌های روزانه و نقاشی‌ها و درآمد حاصل از فروش تابلوهایش سخن گفته بود. توضیح داده بود که چگونه از نوشیدن قهوه صبحگاهی و رفتن به تور و دیدن فرزندان لذت می‌برد. گفته بود که چطور سوژه‌های نقاشی برایش الهام می‌شوند. توضیح داده بود که چه ساعتی از روز را به نقاشی و چه ساعتی از شب را برای نوشتن اختصاص می‌دهد. گفته



یادی از  
 مرحوم  
 جوائشیر  
 حیدری،  
 سینماگر و  
 مستندساز



سید زبیر هاشمی

## مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست

بعد از پنج سال دوره طالبان تازه تلویزیون را می‌دیدم. تمام برنامه‌هایش برایم جالب بود، تنها رسانه تصویری فعال، تلویزیون ملی افغانستان بود و بیشتر گزارش‌های کاری و سفر مقامات دولتی را به نشر می‌سپرد. در یکی از برنامه‌ها مردی را دیدم که در مورد سینما صحبت می‌کرد، با صدای گرنگ و موهای افتاده تا شانه، با متانت خاص از سینما و اتحادیه سینماگران افغانستان می‌گفت. من که تازه به رشته سینما در دانشکده هنرهای زیبا معرفی شده بودم، تمام هوش و گوشم طرف صحبت‌های این مرد بود. بسیار خوشحال بودم که یکی از پیشگامان سینما را می‌بینم